بانک‌داری اجتماعی

گامی به سوی عدالت اجتماعی

رولند بندیکتر

امیرعلی موسی‌خانی | حمید آقایی قهی

تصمیم

@ کلیه حقوق برای نشر تصمیم محفوظ است ۱۴۰۲

نشر تصمیم

بانک‌داری اجتماعی (گامی به‌سوی عدالت اجتماعی)

نویسنده	**رولند بندیکتر**
مترجم	**امیرعلی موسی خانی	حمید آقایی قهی**
سال/نوبت/تیراژ	**۱۴۰۲	چاپ اول	۱۰۰ جلد**
طرح جلد	**میثم مدنی**
صفحه‌آرایی	**محمدعلی مدنی**
چاپ و صحافی	**چاپ روز**
قیمت	**۱۶۰ هزار تومان**
شابک	**۹۷۸-۶۲۲-۹۲۹۰۰-۴-۰**

سرشناسه: **رولند بندیکتر**
عنوان: **بانکداری اجتماعی**
پدیدآور: **رولند بندیکتر**
مترجمین: **امیرعلی موسی‌خانی | حمید آقایی قهی**
مشخصات نشر: **تهران، تصمیم ۱۴۰۱**
مشخصات ظاهری: **۲۱۰ صفحه، مصور، نمودار**
شابک: ۰ـ۴ـ۹۲۹۰۰ـ۶۲۲ـ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: **فیپا**
عنوان اصلی: **Social banking and social finance: answers to the economic crisis, c2011.**
موضوع: **بانکداری، شرکت‌داری، اجتماعی، اقتصادی**
شناسه افزوده: **امیرعلی موسی‌خانی ۱۳۶۱**
شناسه افزوده: **حمید آقایی قهی ۱۳۶۵**
رده بندی کنگره: **HG۱۶۰۱**
رده‌بندی دیویی: **۳۳۲/۱**
شماره کتاب‌شناسی: **۹۱۵۳۹۲۸**

info@tasmimpub.ir
۰۹۱۲۶۹۱۲۸۰۶۱
www.tasmimpub.ir

فهرست مطالب

مقدمهٔ مترجمان	۱
دربارهٔ مؤلف	۵
بانک‌داری اجتماعی و تأمین مالی جمعی	۹
مقدمهٔ مؤلف	۱۱
بررسی بحران اقتصادی ۲۰۰۷ ـ ۲۰۱۰	۱۵
ساعت‌شمار بحران اقتصادی	۲۹
رویکردهای نوین درباره پول و دارایی	۳۹
تعریف دقیق بانک اجتماعی چیست؟	۴۷
تفاوت پول و سرمایه از نقطه‌نظر بانک‌داری اجتماعی	۵۱
فلسفهٔ بانک اجتماعی چیست؟	۵۹
بانک‌های اجتماعی از کجا پدید آمده‌اند؟	۷۱
جایگاه بانک‌داری اجتماعی و تأمین مالی جمعی در دنیای امروز	۸۳
هفت پاسخ به بحران مالی	۹۹
چالش مهم‌تر	۱۳۷
آرمان‌هایی برای یک «انسان‌گرایی مالی» جدید	۱۵۵
نتیجه‌گیری و چشم‌انداز	۱۵۹
سخن آخر: پیش به سوی یک «آرامش مالی؟»	۱۸۱
منابع برای مطالعه بیشتر در این زمینه	۱۹۹
نظرها درباره این کتاب	۲۰۱

فهرست تصاویر

شکل ۱: ساعت‌شمار سیستم اقتصادی نئولیبرال ۳۱

شکل ۲: رابطه بین اقتصاد واقعی (مرکز) و «economies side» و «bubble اقتصاد حبابی economies» که مسبب بحران شده‌اند. ۳۴

شکل ۳: رابطه بین سه سپهر سیستم مالی ۲۰۰۰ـ۲۰۰۷ ۳۵

مقدمهٔ مترجمان

خواندنِ بی‌اندیشه، بیهوده است؛

و اندیشه بدونِ خواندن، خطرناک.

کنفوسیوس

ترجمهٔ این کتاب با اجازهٔ رسمی و مکاتبه با نویسنده صورت گرفته است.

«بانک‌های اجتماعی» که در لغت با عنوان **بانک‌هایی باوجدان** تعریف شده‌اند، بر فعالیت‌های اجتماعی، فراهم‌کردن فرصت‌هایی برای محرومان، حمایت‌های اجتماعی، حفظ محیط‌زیست و رعایت اصول اخلاقی تمرکز کرده‌اند و تلاش می‌کنند در فعالیت‌هایی سرمایه‌گذاری کنند که موجب بهبود شرایط کل جامعه شود. این بانک‌ها به دنبال ایجاد سود برای عده اندکی از افراد جامعه نیستند؛ به‌عبارت‌دیگر، تصمیم‌گیری در بانک‌های اجتماعی با بررسی ثبات اجتماعی و اقتصادی جامعه انجام می‌شود. بانک‌های اجتماعی، از طریق سرمایه‌گذاری‌های باثبات و انواع روش‌های وام‌دهی، موجب ارتقای کیفیت زندگی برای بیشترین افراد جامعه می‌شوند. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های بانک‌های معمولی و بانک‌های اجتماعی در این است که درحالی‌که بانک‌های معمولی به دنبال افزایش سود خود هستند، بانک‌های اجتماعی به سه بُعد

«**سود، مردم و محیط‌زیست**» توجه می‌کنند؛ یعنی در عین حال که به کسب سود اهمیت می‌دهند، ارتقای شرایط اجتماعی و محیط‌زیست نیز برایشان مهم است.

بانک‌داری اجتماعی فصل نوینی از بانک‌داری است و معرّفِ آن دسته از فعالیت‌ها، محصولات و خدمات بانکی است که به توسعه اجتماعی و انسانی امروز و فردای جامعه یاری می‌رساند و در کنار پاسخگویی به نیازهای واقعی امروز جامعه، به پایداری و دوام اجتماعی و فرهنگی و زیست‌بوم جامعه نیز توجه می‌کند.

هر فعالیتی که از سوی بانک‌های اجتماعی انجام می‌پذیرد معطوف به خلق **بازدهی چندگانه** است؛ بازدهی‌ای که در آن سود حاصل از فعالیت‌ها و مبادلات پولی نه هدف نهایی، بلکه لازمه رسیدن به مقاصدی بالاتر است. بانک‌داری اجتماعی افق تازه‌ای برای **تحقق عدالت اجتماعی** است. بانک‌های اجتماعی به مسئولیت خود در قبال پول و سودآوری، آگاهانه می‌نگرند.

هرچند بانک‌داری اجتماعی سابقه‌ای طولانی و موفق داشته است، اما هیچ‌گاه تا این حد مهم و مورد توجه نبوده است. پس از مواجهه با بحران اقتصادی اخیر و عوارض ناشی از آن، این موضوع اهمیت بیشتری پیدا کرد. این بانک‌ها نه‌تنها از این بحران آسیب ندیدند، بلکه نسبت به قبل از بحران اقتصادی، قوی‌تر و بزرگ‌تر شدند.

در فاصلهٔ سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰، بانک‌های اجتماعی با داشتن نرخ رشد سالانه بیش از ۳۰ درصد، از موفق‌ترین بانک‌ها در دنیا بوده‌اند؛ در حالی که در این دوره بیشتر بانک‌ها، به علت بحران اقتصادی جهان، دچار مشکلات عدیده‌ای شده بودند. در این دوره، هفت میلیون آمریکایی و دو میلیون اروپایی شغل خود را از دست

دادند و حدود ده میلیون نفر از نظر اقتصـــادی زیر خط فقر قرار گرفتند. همچنین، بسیاری از خانواده‌ها، خانه‌هایشان و بسیاری از افراد پس‌اندازهایشان را از دست دادند.

در نتیجه بحران اقتصـــادی، مشـــخص شـــد که بانک‌داری اجتماعی و به طور کلی تأمین مالی اجتماعی به رویکرد مهمی در میان مشتریان اروپایی تبدیل شده است.

در واقع، بانک‌های اجتماعیِ اروپا برندگان بزرگ بحران بودند. این بانک‌ها، در طول سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰، دارایی خود را دوبرابر کردند.

رویکرد بانک‌داری اجتماعی خواســـتار تغییرات بنیادین در پایه‌های ســـیســـتم بانک‌داری نیست، بلکه بانک‌داری اجتماعی برخی از ویژگی‌های مهم و مطرح سیستم بانکی را ارتقا می‌دهد و همان‌طور که اشاره شد، نقطه تمرکز آن نه فقط سود که تمرکز آن بر سه بخش «سود، مردم و محیط‌زیست» است.

از مهم‌ترین ویژگی‌های بانک‌های اجتماعی می‌توان به مسئولیت‌پذیری، شفافیت و ثبات و پایداری اشاره کرد.

ترجمهٔ کتاب حاضـــر در راســـتای فرا چنگ آوردن صـــورت برتر دانش و فرهیختن آگاهی به‌صـــورت نظام‌مند در شـــاهراه امیدوارانه زندگی، در زمانه زایش و عصـــر گذار به دورانی نوین، در دورانی که تفکر از بی‌فکری رنج می‌برد و در پی نایل شدن به فهمی بسنده از واقعیت و رهایی از وارونه‌سازی حقیقت در دیالکتیک خودآگاهی و به دنبال ترفیع یا رفع هگلی و برای تکمیل بخشی از علم تجربه و آگاهی صورت‌گرفته است.

امید است ترجمهٔ این اثر گران‌قدر که با دیدی همه‌جانبه به مسائل اقتصادی و به قلم استاد بزرگ، رولند بندیکتر- شخصیتی کم‌نظیر در عرصهٔ مطالعات اجتماعی، اقتصادی و فلسفی- تألیف شده است، بتواند برای جامعه بانکی

کشـور و پژوهشـگران عرصـه اجتماعی و اقتصـادی و پیشـبرد علم، تجربه، آگاهی و زایش دوران نوین، مفید واقع شود.

در خاتمه، از سروران و بزرگواران ارجمند و دانش‌دوستان متعهدی که متن کتاب را مورد مداقّه قرار می‌دهند، تقاضـا داریم از ارائهٔ رهنمود و بیان اشـکالات و اشـتباهات احتمالی دریغ نفرموده و در ارتقای کیفی کتاب سهیم باشند.

ترجمهٔ این اثر تقدیم می‌شـــود به پدران و مادران بزرگوارمان که همیشـــه همانند کوهی استوار، پشتوانهٔ فکری‌مان در همهٔ زمینه‌ها بوده‌اند.

نکته بسـیار مهم در خصـوص کتاب پیش رو این اسـت که یادداشـت‌های انتهای هر فصل به‌عنوان مطالب بسیار مهم و ضـروری برای درک و دریافت مطالب کتاب است، لذا مطالعهٔ آنها اکیداً توصیه می‌شود.

امیرعلی موسی‌خانی mousakhaniamir@gmail.com

حمید آقایی قهی hamidaghaeiemba@gmail.com

زمستان ۱۴۰۱

دربارهٔ مؤلف

رولند بندیکتر، متولد ۱۹٦۵، دارای مدرک دکترای ادبیات (فرهنگ و ادبیات‌تطبیقی)، دکترای فلسفه (جامعه‌شناسی)، دکترای فلسفه (آموزش‌وپرورش) و دکترای علوم سیاسی است. او سابقه همکاری با بنیاد اروپایی از ۲۰۰۹تا ۲۰۱۳ و نیز عضویت ثابت مطالعات بین‌المللی و جهانی اُرفالیای دانشگاه کالیفرنیا را در سانتا باربارا با مسئولیت‌هایی همچون استاد پژوهش‌های جامعه‌شناسی بنیاد اروپایی در کارنامه خود دارد. بندیکتر به‌عنوان دانشمند ـ پژوهشگر ناظر در دانشگاه استنفورد، شعبه مرکزی اروپا، فعالیت کرده است.

وی از سال ۲۰۰٦ به‌عنوان مشاور تأسیس خارجی و بازرس تأسیس خارجی «برنامهٔ یکپارچه کارشناسی ارشد اروپایی (ای. آی. ام. پی) در مبحث تأمین مالی اجتماعی و بانک‌داری اجتماعی»، در دانشگاه پلی‌موث انگلستان مشغول فعالیت است. بندیکتر با پروژه «دهه یونسکو: آموزش‌وپرورش برای توسعه پایدار ۲۰۰۵ ـ ۲۰۱٤»، جایزه ویژه جوایز نوآوری آموزش‌وپرورش پیوسته سال ۲۰۱۰ را از مؤسسه بورسیه آموزش و فنی و حرفه‌ای فدرال آلمان دریافت کرد. از سال ۲۰۰۷، در مقام سخنران در زمینه توسعه جهانی و گرایش‌های آینده، در مؤسسهٔ بانک‌داری اجتماعی بوخوم آلمان فعال بوده است.

بندیکتر در ۲۰ سال اخیر به‌عنوان پژوهشگر و استاد ناظر دانشگاه‌های برجسته در ایالات متحده، انگلستان، استرالیا، آلمان، سوییس، اتریش، ایتالیا، بلغارستان، ترکیه و پرو فعالیت داشته است. همچنین با دانشگاه‌هایی چون کلمبیا، نیویورک، جرج تاون در واشنگتن، ویلانو در فیلادلفیا، آر. ام. آی. تی در ملبورن، نورث‌امپتون، وین، کلمنز اُریدسکی صوفیه، مرسن و دانشگاه کاتولیک پرو همکاری کرده است. او عضو مؤسسه مطالعات سیاسی پوتوماک آرلینگتون در ویرجینیا و بسیاری از اتاق‌های فکر دیگر در ایالت متحده و اروپا بوده است و کارشناس برنامه‌های علوم اجتماعی اتحادیه اروپا و دولت ایتالیا به شمار می‌رود.

بندیکتر تاکنون ۱۲ کتاب و بیش از ۸۰ مقاله داوری‌شده درباره اقتصاد و فرهنگ در گفت‌وگو (بولزانو ۱۹۹٦) و یک‌سری کتاب هفت جلدی در زمینه پست‌ماتریالیسم منتشر کرده است: نسل دوم در نشر وین (۲۰۰۱ ـ ۲۰۰۵ جلد ۱: مقدمه‌ای بر تفکر پست‌ماتریالیسم معاصر). وی در گزارش به باشگاه رم (۲۰۰۳)، و محدودیت‌های خصوصی‌سازی، چگونه از افراط یک عامل خوب دوری کنیم، (انگلیسی ۲۰۰۵، آلمانی ۲۰۰٦، چینی ۲۰۰۷) با ارنست الریچ وان وایزساکر همکاری داشته است. آثار او به زبان‌های آلمانی، ایتالیایی، فرانسوی، اسپانیایی، روسی، چینی، بلغارستانی، مجارستانی، اسلوونیایی، ترکی و مقدونیه‌ای ترجمه شده است.

سایت‌هایی برای مطالعه درباره رولند بندیکتر:

http://en.wikipedia.org/wiki/Roland_Benedikter

http://europe.stanford.edu/people/rolandbenedikter

ارتباط اینترنتی با رولند بندیکتر

rben@stanford.edu r.benedikter@orfaleacenter.ucsb.edu

Ronald Benedikter, Stanford University, The European Center, Stanford, CA, USA

بانک‌داری اجتماعی و تأمین مالی جمعی

چکیده: در این نوشـــتار کوتاه قصـــد داریم اقتصـــاد و بانک‌داری اجتماعی معاصـر را نقد و تحلیل کنیم. در واقع، در این کتاب، اندیشـه و شـرایط کنونی اقتصاد و بانک‌داری اجتماعی را ارزیابی خواهیم کرد. همچنین، در این سخن مختصـر، به شـیوه‌ای کاملاً قابل فهم، بانک‌داری اجتماعی را از دیدگاه تاریخ و فلسـفه بررسـی خواهیم کرد. به علاوه، جایگاه و نگرش‌های آن در اقتصـاد جهانی برای موفقیت در آینده، موضـــوعاتی اســـت که تشـــریح خواهیم کرد. کتاب حاضـر بر ایده‌ای متمرکز اسـت که حدود یک قرن پیش باعث پیدایش بانک‌های اجتماعی شـــد و همچنان به گســـترش آن در تمام نقاط جهان می‌پردازد. از آنجا که بیشـتر بانک‌های اجتماعی در اطراف آتلانتیک هسـتند، می‌توان نقش مؤثر آن‌ها را به‌عنوان مؤلفه‌ای اســـاســـی برای توســـعه جهانی اقتصاد اجتماعی در نظر گرفت.

این کتاب شـامل سـه بخش اسـت: در **بخش اول**، نشـان خواهیم داد که بانک‌های اجتماعی جزء موفق‌ترین مؤسسه‌های مالی در طول بحران اقتصادی ۲۰۰۷ـ۲۰۱۰ در جهان بوده‌اند و به‌وسیلهٔ این بحران، نقاط ضعف خود را شناسایی کرده‌اند. سپس، در همین بخش، بحران اقتصـادی را از نگاه اقتصـاد و بانک‌داری اجتماعی تحلیل خواهیم کرد. پس از آن، در **بخش دوم**، به شـــرح و تفســـیر نظریه‌ها و روش‌های بانک‌داری اجتماعی پرداخته می‌شـــود و اینکه چگونه این روندهای نوین، ســـودآفرینی می‌کنند.

علاوه بر آن، در این گفتار می‌کوشیم تا نظام‌های اقتصادی را برای جلوگیری از بحران‌های آینده معرفی کنیم. در پایان و در **بخش سوم**، به نحوه عملکرد اقتصاد و بانک‌داری اجتماعی، در کنار صنعت اقتصاد و بانک‌داری معمول در جوامع، نگاهی خواهیم انداخت.

واژگان کلیدی: بحران مالی و اقتصادی ۲۰۰۷ ـ ۲۰۱۰، جهانی شدن، سرمایه‌داری، جامعه مدنی، اومانیسم مالی، آزادسازی مالی، تأمین مالی خرد، بانک‌داری اجتماعی، تأمین مالی اجتماعی، پایداری.

مقدمهٔ مؤلف

امور مالی و بانک‌داری اجتماعی در صنعت اقتصاد و بانک‌داری جهانی تقریباً تازه‌تأسیس‌اند. در حالی که «نگرش تأسیس» آن‌ها به ۱۰۰ سال پیش برمی‌گردد، اما آغاز پیدایش مؤسسه‌هایی که امروزه می‌بینیم، به دهه ۱۹۷۰ برمی‌گردد. بااین‌حال، **بیشتر بانک‌های اجتماعی، برای رقابت با کسب‌وکار اقتصاد و بانک‌داری معمول در جوامع ایجاد شده‌اند.** پیشرفت و شهرت آن ها به‌وسیله جنبش‌های اجتماعی در سراسر جهان در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ به اوج خود رسید. از زمان بحران اقتصادی، جنبش‌های اقتصادی و اجتماعی کوشیده‌اند مبتکران و فعالان اجتماعی را کنار هم قرار دهند تا توجه خود را به‌سوی جامعه‌ای ایدئال معطوف کنند و نیز در برابر بحران‌ها، پشتیبانانی جدی برای اقتصادهای جهانی باشند.

در واقع، شواهدی در دست است که نشان می‌دهد تصدیق و تخصیص نهایی مؤسسه‌های مالی و بانک‌داری اجتماعی به‌عنوان بخش‌هایی از نظام اقتصادی جهانی پیش از بحران ۲۰۰۷ ـ ۲۰۱۰ بوده است؛ یعنی هنگامی که موفق شدند در کمتر از سه سال، سرمایه خود را دوبرابر کنند. آن‌ها از طریق طیف گسترده‌ای از مشتریانی به منفعت رسیدند که از مؤسسه‌های مالی معمول در جامعه به ستوه آمدند و با نگرش‌های مختلف، دارایی‌هایشان را به بانک‌های اجتماعی سپردند. بانک‌های اجتماعی قابل‌اطمینان و صادق بودند، از روندی آشکار برای سرمایه‌گذاری برخوردار بودند،

تمرکزشان بر اقتصاد حقیقی بود، در قبال اجتماع و سرمایه‌گذاران احساس مسئولیت می‌کردند و حاضر نبودند به هر قیمتی به منفعت برسند. این تغییر نگرش در مورد امور مالی اجتماعی، تحت تأثیر بحران اقتصادی به وقوع پیوست و به طور چشمگیری بازده و امکانات بانک‌داری اجتماعی را افزایش داد.

اکنون، پس از وقوع بحران اقتصادی، بانک‌های اجتماعی در جایگاهی بی‌سابقه در طول تاریخ قرار گرفته‌اند. اگرچه هنوز بسیار زود است که بگوییم بانک‌های اجتماعی در همه عرصه‌های اقتصادی و در میان رقابت‌کننده‌ها موفق خواهند بود، اما آن‌ها جای پای خود را در اقتصادهای جهانی محکم کرده و به واقعیتی تبدیل شده‌اند که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. نگرش‌های آن‌ها درباره اقتصاد و توسعه اجتماعی نیز زبانزد عام شده است.

باوجوداینکه این نگرش‌های نوین، بانک‌داری عمومی را تحت فشار قرار می‌دهند آن‌ها در همه جوامع توافقاتی می‌کنند و می‌کوشند تا نمونه‌هایی از موفق‌ترین عملکرد ها را برای اداره بانک و امور مالی با برنامه‌ریزی نظام‌مند فراهم سازند؛ به عبارت دیگر، بسیار واقع‌بینانه حرکت می‌کنند تا از بحران‌ها جلوگیری کنند. بانک‌های اجتماعی آن‌قدر توسعه یافته‌اند که می‌توان آن‌ها را به عنوان پایه‌های مقاوم اقتصادی شناخت. اما با این حال، آن‌ها قصد پس‌زدن نظام سرمایه‌داری ندارند. این بانک‌ها خود را بخش‌هایی از روند **بوم‌شناسی نوین انسانی** می‌بینند؛ در حالی که با بسیاری از حوزه‌های نوین و کاربردی مانند تکنولوژی سبز و انرژی‌های تجدیدپذیر، دانش باز (knowledge Open) و نرم‌افزارهای رایگان، مردم‌سالاری و مشارکت‌های مردمی ارتباط دارند. همه این پیشرفت‌ها ترکیبی جدید از اجتماع کشوری و جهانی و نیز رابطه بسیار نزدیکی میان عام و خاص ایجاد می‌کنند. همه آن‌ها به شعار «**کاملاً متفاوت ـ کاملاً برابر**» اعتقاد دارند، شعاری که سازمان ملل متحد آن را انتخاب کرده است. در واقع، بانک‌داری اجتماعی برای ایجاد خلاقیت‌های فردی همه‌جانبه از طریق **خلق عدالت بیشتر میان عموم** می‌کوشد. (ازآنجاکه پول بخشی از جامعه سرمایه‌داری

اســت، بانک‌داری اجتماعی رویکردی برای امور مالی اســت که به همه این توسـعه‌ها و پیشرفت‌ها مرتبط است.)

امروزه، بانک‌های اجتماعی- همانند بخش تأمین مالی اجتماعی که نه‌تنها شـــامل بانک‌ها، بلکه شامل صندوق‌ها و مؤسسات اجتماعی اســـت عوامل نسبتاً کوچکی در کسب‌وکار مالی بین‌المللی هستند که اهمیتشان در حال افزایش است. این شکوفایی‌ها تأثیری را به وجود می‌آورند که در درازمدت می‌توانند بســیار پراهمیت‌تر از مقدار خود ســـرمایه باشـــند و در نهایت، به تأثیر فرهنگی منجر می‌شـــود. **بانک‌های اجتماعی، رفته‌رفته، به قدرت‌های فرهنگی یا ایده‌هایی برای فرهنگی منحصـــربه‌فرد تبدیل می‌شوند.** بانک‌داری اجتماعی مانند مباشـر ایده‌های اقتصـادی عمل می‌کند که البته به حوزه‌های تخصصی و خاص نظام اجتماعی توجه ویژه‌ای دارد.

از نظر من، این شـرایط بسـیار شـبیه به رویکردی اسـت که سـازمان‌های توسـعه اجتماعی که به محیط زندگی در نظر گرفته‌اند؛ همانند سازمان حفاظت از محیط‌زیست به ماهیت طبیعت اختصاص داده شده است. نجات دادن یک نهنگ شاید کاری بسیار مفید نباشـد، اما مسـئولیت‌پذیری ما را در برابر طبیعت و چه بسـا رابطه ما را با حیات وحش نشان می‌دهد.

دیگر زمان آن اســت که برای بانک‌ها و مؤســســه‌های مالی و اعتباری خود چنین سـازمانی داشته باشیم؛ یعنی باید **سـازمانِ محافظت از اقتصـاد جهانی** تأسـیس شـود. در واقع، ۲۷ کشـور اروپایی با بیش از ۴۹۰ میلیون شـهروند، خواســـتار چنین ســـازمانی هســـتند. بی‌شـــک خبر مثبتی خواهد بود اگر مسـئولیت‌پذیری بیشـتری در بخش اقتصـاد صـورت بگیرد. اما کاری با این حجم سرمایه گسترده، بسیار طاقت‌فرسا خواهد بود.

در این کتاب قصد داریم به علل شروع بحران اقتصادی بپردازیم. ازآنجاکه علل بی‌شمار و پیچیده‌ای وجود دارد، این امر، بسیار دشوار است که ما با قطعیت بگوییم این یا آن، تنها علت [برای شکل‌گیری بحران اقتصادی] است.

در صفحه‌های بعدی، یک ساعت شنی رسم خواهیم کرد که تا حدی به برخی از پرسش‌ها پاسخ خواهد گفت. همچنین، دیباچه‌ای را به امور مالی و بانک‌داری اجتماعی اختصاص داده، به نگرش‌های آینده این دو حوزه خواهیم پرداخت.

با توجه به این نکات، مشخص است که این کتاب، مسیر ویژه‌ای دارد و هدف اصلی آن خدمت‌رسانی به دانشجویان، معلمان، جامعه و عموم مردم است. این نگارنده به **مقایسه اروپا و آمریکا** بسیار می‌پردازد، این مقایسه‌ها دو علت اساسی دارند:

۱. بیشتر بانک‌های اجتماعی و مؤسسه‌های مالی هنوز در اطراف آتلانتیک قرار دارند.

۲. با تحلیل تعاملات و روابط آن‌ها می‌توان به یک بررسی مقدماتی از جریانات مربوط به موضوع در ابعادی جهانی دست یافت.

در این کتاب، تعدادی یادداشت در انتهای هر بخش وجود دارد که شما می‌توانید از آن‌ها برای درک بهتر بحث استفاده کنید.

بررسی بحران اقتصادی ۲۰۰۷ ـ ۲۰۱۰

در طول تاریخ، جهان هستی با ویرانی‌های بسیاری مواجه شده است که صرفاً مربوط به اقتصاد نبوده‌اند، اما چندی پیش، بحرانی در اقتصاد رخ داد که دنیا را لرزاند؛ بحرانی که پس از جنگ جهانی دوم مخرب‌ترین واقعه در دنیا بوده است.

اصول و روشی که سیستم اقتصادی جهان بر آن پایه‌ریزی شده بسیار پیچیده است. از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰، بحران وام‌دهی ایالات متحده آغاز شد و به بانک‌داری بین‌المللی کشید و سپس دامن‌گیر همه جهان گشت. این پدیده ویرانگر قطعاً پس از جنگ جهانی دوم مخرب‌ترین واقعه در دنیا بوده است.

اما واقعاً چه اتفاقی افتاد؟ چگونه می‌توانیم اساس این بحران را دریابیم؟[1]

اگر مسائل را اندکی خلاصه کرده و سعی کنیم اتفاقات را مقداری ساده‌تر و از اساس بررسی کنیم (یا به عبارت دیگر، پدیدارشناسی کنیم)، درخواهیم یافت که بحران اقتصادی از سال ۲۰۰۷ آغاز شده است. در این سال، موج عظیمی از شهروندان طبقه متوسط جامعه آمریکا قادر به پرداخت اقساط وام‌های خود نبودند. از این رو، عده‌ای این واقعه را شروع بحران اقتصادی می‌دانند.

برای بسیاری این پرسش مطرح می‌شود که آیا املاک و مستغلات به بحران مرتبط هستند؟

در طول دو دهه پیش از بحران، به سبب گرانی مسکن در آمریکا و اروپا، شهروندان و خانواده‌ها، وام‌های گزافی گرفته بودند. در واقع، در این مدت، بانک‌ها به مشتریانی که در معاملات املاک دست داشتند اعتبار بسیاری بخشیدند. هر چقدر که بانک‌ها پول بیشتری در اختیار بازارهای مسکن می‌گذاشتند، قیمت مسکن نیز به‌شدت افزایش می‌یافت. تمایل بانک‌ها به این بازی ازپیش‌تعیین‌شده واضح بود، زیرا آن‌ها در پی کسب سود زیاد بودند و این مورد برای آن‌ها عالی بود و تا جایی که می‌توانستند، به مشتریانشان وام مسکن می‌دادند. بدین ترتیب، مشتریان مجبور بودند پس از مدتی این وام‌ها را با بهره زیادی به بانک‌ها بازگردانند. بازار مسکن عامل اصلی سود بانک‌ها شده بود و در نتیجه، منبعی عمده برای اقتصاد کشور. این روند، منبع درآمدی حتمی برای اقتصاد تلقی می‌شد و گاه از خود اقتصاد نیز مهم‌تر جلوه می‌کرد. فعالان بازارهای مسکن هیچ‌چیز نوینی خلق نکردند، آن‌ها صرفاً به خریدوفروش خانه می‌پرداختند؛ بنابراین، این بازار داغ برای سرمایه‌گذاران و بانک‌ها موقعیتی بسیار مناسب و بدون دردسر برای درآمدزایی بود، تا آنکه با فعالیت‌های تولید آتی، خود را به مخمصه انداختند.

در سال‌های اول شروع بحران، جمعیت بدهکار آمریکا، انگلیس و ایرلند، به علل ذکرشده، بسیار افزایش یافته بود. معاملات املاک و فعالیت‌های بازارهای مسکن امری کاملاً بهنجار تلقی می‌شد و بدهکاران بانکی آن را پدیده‌ای ناتمام به حساب می‌آوردند، زیرا آن‌ها نیاز به خانه‌ای داشتند و همچنین عملکردشان چنین بود که با استفاده از وام بانکی، خانه بخرند، سپس مدتی آن را نگه دارند (مثلاً ۵ سال) تا قیمت خانه افزایش یابد و بعد آن را با قیمتی بالا بفروشند و این‌گونه نه تنها می‌توانستند بدهی خود را به بانک بپردازند، بلکه می‌توانستند سود گزافی هم به جیب بزنند. شخص مذکور دوباره به این بازی ادامه می‌داد.

این بازی، پس از ســـال‌ها، به خانه‌ای مجلل برای آن فرد منجر می‌شـــد. البته شـــایان‌ذکر اســـت که در صـــورتی این اتفاق می‌افتاد که افزایش شـــدید قیمت مســـکن همچنان ادامه می‌یافت. رفته‌رفته این بازی برای همه خطرناک شـــد، زیرا مردم وام‌های گزافی را می‌گرفتند که با درآمد خود می‌توانســـتند آن را پرداخت کنند. بانک‌ها نیز این وام‌های ســـنگین را در اختیار آن‌ها می‌گذاشـــتند، زیرا به فکر منافع خود بودند. البته گران‌شدن خانه به نفع دیگران از جمله کارگزاران، بنگاه‌های املاک، شبکه‌های تبلیغاتی و غیره نیز بود.

این شـــرایط کمی هم به نفع دولت نئولیبرال آن زمان بود، زیرا دولت باور داشـــت که بازارها خود را اداره می‌کنند و پول در گردش اســـت و هیچ‌گونه نظام‌مندی‌ای ضروری نیست.

همچنین، دولت تصـــور می‌کرد این مســـیر پرپیچ‌وخم، بدون دخالت او، برای همه مردم فرصت داشتن خانه‌ای مناسب را فراهم می‌کند.

دلیل دیگر این بود که این مکانیسـم تمامی نداشـت و تورم‌آفرینی نیز می‌کرد و از سـوی نظریه‌های اقتصـادی آن زمان، برای کاهش بدهی کشـور، مثبت اعلام شده بود.

این مکانیسم به‌شدت تورم‌زا که با همکاری بانک‌ها و مؤسسه‌های مالی ایجاد شـــده بود، باعث خشـــنودی نظام ســـرمایه‌داری دولت نئولیبرال شـــد، زیرا توانستند ایدئولوژی خود را پرورش دهند و بر کمونیسم غلبه کرده، خود را با نام «سوسیالیسم» به دنیا معرفی کنند، و در نهایت، حزب کمونیسم را در سال ۱۹۹۱ و دیوار برلین را در ســـال ۱۹۸۹ از هم بپاشـــند. بدین ترتیب، نظام ســـرمایه‌داری بر همگان غلبه کرد و صـــرفاً عده کمی از متفکران، این نظام را خطرناک تلقی می‌کردند.

این روند گردش پول در کشور، پایه و اساسی برای جامعه‌ای آرمانی شده بود و نه‌تنها اقتصاد که سیاست و فرهنگ نیز در طول این دو دهه از آن رضایت کامل داشتند. مشکلات از آنجا شروع شد که افزایش مکرر قیمت مسکن شدت گرفت؛ برای نمونه، در ایالات متحده، افزایش قیمت‌ها تا ۹۰ درصد از سال ۱۹۹۷ تا سال ۲۰۰۶ پیش رفت؛ بنابراین، این تورم شدید مسکن سرمایه بسیاری را از اقتصاد خواستار بود که به‌واسطه بانک‌ها و مؤسسه‌های مالی تأمین می‌شد. خود این بانک‌ها و مؤسسه‌ها هم با سرمایه مردم سرمایه‌گذاری می‌کردند. با شروع بحران، همه این افراد و سازمان‌ها آسیب دیدند. نتیجه این روند برای کشورهای ایرلند، انگلیس و ایالات متحده و بخشی از اروپا بسیار فاجعه‌آمیز بود.

در واقع، این بازی یک استراتژی بود که بر افزایش خودکامه سرمایه به شرط ادامه افزایش قیمت مسکن شرط‌بندی شده بود (شرط‌بندی بر شرط‌بندی). تا پایان سال ۲۰۰۶، قیمت مسکن، به‌ویژه در کشورهای انگلیسی‌زبان، به طور وحشتناکی افزایش یافت و پس دادن وام‌های مسکن به بانک‌ها دیگر از توان مردم خارج بود؛ زیرا حقوق ماهیانه آن‌ها آن‌قدر نبود که بتوانند با آن قسط بانک را پرداخت کنند و خرج و مخارج زندگی‌شان را تأمین کنند. پس از آنکه این وضعیت ادامه یافت، بدهی مردم به بانک‌ها به نصف کاهش داده شد تا آن‌ها بتوانند دین خود را به بانک‌ها ادا کنند؛ بنابراین، بانک‌هایی که وام‌های بی‌شماری به مردم داده بودند اکنون خود با چالش کمبود بودجه مواجه شدند. در نهایت، بسیاری از بانک‌ها و مؤسسه‌های مالی اعلام ورشکستگی کردند، زیرا نتوانستند پول سرمایه‌گذاران را مسترد کنند.

اما فاجعه‌آمیزترین بخش این تراژدی هنگامی بود که بانک‌ها دیگر پولی نداشتند تا به شرکت‌های تولید آتی طرف قرارداد خود بدهند؛ در نتیجه، شرکت‌ها مجبور به کاهش تولید و کاهش حقوق کارمندان شدند، و دیگر، درآمد مردم کفایت هزینه‌های زندگی‌شان را نمی‌کرد. همه این عوامل دست

به دست هم دادند تا بحران، همه‌گیر شود؛ یعنی عامل دوم بحران که ما آن را «اصل مشتقات» می‌نامیم.

توصیف اینکه «اصل مشتقات» چگونه عمل می‌کند، کاری بس دشوار است. فرایند مشتقات، یکی از پیچیده‌ترین ابزارهای تولیدی و اقتصادی است که حتی متخصصان «وال‌استریت» و بسیاری از اقتصاددانان کارکشته قادر به درک مکانیسم و طبیعت آن نیستند که این نقص علمی، خود یکی از علل بحران نیز بود.

فرایند مشتقات، قراردادی است که بازده آن به بازده سرمایه‌گذاری اولیه بستگی دارد؛ یعنی این فرایند انتزاعی است. به‌عبارت‌دیگر، مشتقات در دنیای واقعی مصداقی ندارند و صرفاً فرضیه هستند. ازآنجاکه اقتصاد اساساً باید واقع‌بین باشد، با منابع طبیعی، نیروی کار، سرمایه و مردم سروکار دارد. اما مشتقات این‌گونه عمل نمی‌کنند؛ آنها **فراساختاری** هستند و اقتصاد کاذبی را شکل می‌دهند. این اقتصاد کاذب، بازرگانی را توسعه می‌دهد، قطعاً این اقتصاد کاذب، با ساختار ویژه‌اش، الگویی بوده است که بانک‌ها و مؤسسه‌های مالی، به امید آنکه زودتر و آسان‌تر به سودی کلان برسند، بیشترین سرمایه‌گذاری را در آن کرده بودند.

برای درک بهتر این فرایند، نمونه‌ای را ذکر می‌کنم:

یک کشاورزِ گندم و یک آسیابان می‌توانند قراردادی را درباره آینده تنظیم کنند تا کشاورز مقدار معینی گندم را با مقدار معینی پول که آسیابان آن را پرداخت می‌کند، معاوضه کند. در این صورت، هر دو نفر ریسک آینده را کم کرده‌اند؛ یعنی برای کشاورز قیمت گندم در آینده ثابت خواهد بود و برای آسیابان هم گندم موجود خواهد بود. با وجود این، هنوز ریسک این امکان باقی است که به دلیل اتفاقات طبیعی، گندم تا موعد قرارداد حاضر نشود. از سوی دیگر، ممکن است آسیابان با مشکلاتی مواجه شود و

نتواند به این قرارداد پایبند باشد؛ بنابراین، همان قدر که برای فرد در این‌گونه قراردادها مزایایی وجود دارد، به همان اندازه، ریسک نیز وجود دارد.

اما برگردیم به موضوع خودمان، یعنی بحران اقتصادی که تا اینجا دو علت برای آن ذکر کردیم.

با توضیحاتی که در مورد مشتقات ذکر شد، یک عامل دیگر نیز وارد بازی می‌شود که در واقع، درون مشتقات قرار دارد و آن «**هجینگ**» است.

برخی معتقدند که هجینگ مثبت است و دسته‌ای دیگر ادعا می‌کنند منفی است. اما واقعاً هجینگ به چه معناست؟

هجینگ زمانی اتفاق می‌افتد که شخص یا مؤسسه‌ای امتیازی (مثل یک کالا، بن یا سهام) را می‌خرد، مدتی آن را نزد خود نگه می‌دارد و سپس آن را با استفاده از اصل مشتقات و با قیمتی مشخص می‌فروشد که پیش‌تر در مورد کشاورز و آسیابان بیان شد.

اصول هجینگ

مشتقات، طرح‌هایی کاملاً قانونی و شرعی در بازرگانی هستند؛ مثلاً شرکتی درخواست وام می‌کند که میزان بهره آن مشخص است و این میزان، هر شش ماه یک‌بار تجدید می‌شود. شرکت مزبور، نگران افزایش میزان بهره در شش ماه آینده است. در این شرایط، آن شرکت می‌تواند میزان بهره شش ماه آینده را نیز با بانک خود توافق کند. اگر میزان بهره، بنا به دلایلی، بیشتر از آنچه شود که در توافق‌نامه آمده است، به نفع شرکت خواهد بود و بانک باید همین میزان را قبول کند. اما اگر شرایط به‌گونه‌ای پیش رفت که شرکت باید میزان بهره کمتری را بپردازد، شرکت موردنظر باید طبق توافق‌نامه عمل کند. به طور

خلاصـــه، به این معناســـت که به‌جای ریســـک، می‌توان مشـــتقات را برای جلوگیری از ریســـک به کار برد؛ بنابراین، برخی از مؤســـســـه‌ها قراردادهای مشتقه می‌بندند تا از ارزش امتیاز خود مطمئن شوند؛ در حالی که ممکن است این امر، خود به بی‌ارزش شدن امتیاز آن مؤسسه منجر شود.

در واقع، بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۷، یک **اقتصاد کاملاً شرطی** در غرب رشد کرد که در آن، شـــرکت‌کنندگان با پول فراوانی بر ســـر بازده مشـــتقات شـــرط بســـتند (شـرط‌بندی بر سـر شـرط‌بندی)، و در بسـیاری از موارد، پول‌ها از بانک‌ها قرض گرفته شـده بود. چیزی که مشـتقات را پیچیده می‌کند وابسـته بودن آن اسـت؛ یعنی سـرمایه‌ی شـما به یک سـرمایه‌ی دیگر وابسـته اسـت و آن سـرمایه نیز وابسـته به دیگری اسـت. همین‌طور زنجیره‌وار، ســرمایه‌ها به هم وابســته‌اند و در نهایت، به اقتصــاد حقیقی (نه اقتصــاد کاذب) وابســته هســتند. در واقع، بیشــتر بانک‌ها در زمان پیش از بحران، به سرمایه‌گذاری‌های غیرواقعی وابسته بودند و صرفاً ۱۰ تا ۱۵ درصد از آن‌ها به اقتصاد واقعی وابسـتگی داشـتند. از این رو، پس از آنکه زنجیره سـرمایه‌ها بسـیار تشـدید شـد، مشـــتریان رفته‌رفته اعتماد خود را به بانک‌ها از دســـت دادند و این به دلیل آن بود که مشتریان نمی‌دانستند با پول آن‌ها چه کارهایی انجام می‌شود.

در پایان سـال ۲۰۰۶، نظام نئولیبرال پول هنگفتی را صـرف این‌گونه سـرمایه‌گذاری ها کرده بود، به این امید که سـود بسـیار کلانی به دسـت آورد، اما ازآنجاکه اقتصـاد حقیقی بازده چندانی نداشـت، عکس آن اتفاق افتاد. آن‌ها هرگز فرایند سـرمایه‌گذاریِ وابسته را به‌خوبی بررسی نکرده بودند. پس از آن، مشتریان یکی پس از دیگری سرمایه خود را از بانک‌ها برداشـت کردند و بسـیاری نیز سـهام‌های خود را فروختند و دیگر کسی حاضر به سرمایه‌گذاری نبود و در پی آن، هرج‌ومرجی اتفاق افتاد که در نهایت، به بحران ۲۰۰۷ ـ ۲۰۱۰ منجر شد.

چنان‌که دیدیم، این بحران از دو اصـــل نشـــئت گرفت: نخســـت، حباب املاک (سرمایه‌گذاری در بازارهای مسکن)، و دوم، حباب مشتقات.

بنابراین، با همکاری این دو اصل، یک اقتصاد زودگذر به وجود آمد و سپس اقتصاد واقعیِ دنیا را به چالش کشید. در نهایت، مارپیچی تورمی خلق شد که به رکود اقتصاد دنیا منجر گشت، و فقر و بیکاری در دنیا افزایش یافت.

تقریباً هفت میلیون آمریکایی و پنج میلیون اروپایی، مشـــاغل خود را از دســـت دادند؛ ده میلیون آمریکایی و دو میلیون اروپایی به زیر خط فقر رفتند، و هزاران خانواده آمریکایی و انگلیسی هیچ پس‌اندازی نداشتند. از این رو، دولت ایالات متحده مجبور به **طرح برنامه‌های ضدّ فقر** شد که تا حدی این طرح از رکود اقتصادی جلوگیری کرد و مشکلات یک‌ششم آمریکایی‌ها را حل کرد که همچنان به کار خود ادامه می‌دهند. در واقع، برنامه دولت فدرال بیشـتر بر هدف کمک به فقرا تمرکز داشـت. چنان‌که آمارها نشـــان می‌دهند، نزدیک به ده میلیون کارمند بیکار، حق بیمه دریافت می‌کنند که در مقایسه با روزهای اول بحران، چهار برابر افزایش یافته است. بیش از چهل میلیون نفر از شهروندان این کشور کوپن غذا دریافت می‌کردند؛ یعنی افزایشی ۵ درصدی نسبت به دوران رکود اقتصادی. ۴/۴ میلیون نفر در فهرست مستمری بیمه تأمین اجتماعی بودند که این خود ۱۸ درصـــد افزایش یافته بود. همچنین، بیشـــتر از پنجاه میلیون آمریکایی خدمات بهداشتی درمانی دریافت می‌کردند که این عدد حداقل ۱۷ درصد افزایش یافته اسـت. در مقایسـه با سـال‌های پیش از بحران، مخارج این دولت در تمام این بخش‌ها افزایش یافته بود: در بهداشت و درمان، ۲۷۴ میلیارد دلار و در مورد کوپن غذایی ۷۰ میلیارد دلار افزایش داشته است؛ در خصوص حقوق بیکاری که ۴۳ میلیارد دلار بود، به ۱۶۰ میلیارد دلار ترقی یافت، و بیمه تأمین اجتماعی ۲۲ میلیارد دلار افزایش داشته است. علاوه بر آن، تقریباً ۱۸۰ بانک در آمریکا و ده‌ها بانک در اروپا اعلام ورشکستگی کردند. بر طبق گزارش‌های ایالات متحده، ۸۱۰۰ بانک در این کشـور هنوز در معرض ورشکستگی قرار دارند که این در مورد اروپا نیز صدق می‌کند.

در کل، ماجرای بحران از غم‌انگیزترین بلاهایی بود که دنیا تاکنون به خود دیده بود. این رویدادْ سیستم اقتصادی جهان را به مرز ورشکستگی رساند. در پایان، برای خاتمه این فاجعه، باید میلیاردها ارز مانند پوند، ین، دلار و یورو از همه کشورها برای آن تخصیص می‌یافت. دولت‌ها مجبور بودند از پول مالیاتی که دریافت می‌کردند بهره ببرند و شرکت‌های بزرگ تولیدی و بانک‌ها را حفظ کنند. همچنین، در برخی موارد، این سرمایه را به آن‌ها بخشیدند. در نتیجه، بسیاری از بازرگانان، بانک‌ها و شرکت‌های تولیدی با پول مالیات‌دهندگان نجات یافتند.

صنعت خودروسازی آلمان و آمریکا به هر زحمتی که بود نجات پیدا کرد. اما بدهی بسیاری از کشورها به‌شدت افزایش یافت، تا جایی که نسل‌های بعد باید سال‌ها تلاش کنند تا این بدهی را بپردازند. برای نمونه، بدهی کشور آلمان در فاصله سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰ به ۱۷۰۷ میلیارد یورو رسید. کشورهای اسپانیا و یونان همچنان در بحران به سر می‌برند که این می‌تواند خطر بزرگی برای اتحادیه اروپا باشد.

بدهی کشور ایالات متحده به طور چشمگیری افزایش یافت و به ۱۴/۷۸۰ میلیارد دلار رسید. بسیاری از اقتصاددانان بزرگ بر این باورند که این روند روبه‌رشدِ کسری بودجه، جایگاه اقتصادی اروپا و به‌ویژه ایالات متحده را نابود خواهد کرد.[۲]

بنابراین، بحران اقتصادی ۲۰۰۷ ـ ۲۰۱۰ باعث شد که هزینه‌ها برای جوانان افزایش یابد، و آن‌ها را با بیکاری و فقر روبه‌رو کرد. جوانان قطعاً مجبور خواهند بود مدت بیشتری را کار کنند و حقوق بازنشستگی کمی بگیرند.

علاوه بر آن، کشورهایی که به‌شدت درگیر بحران بودند، با هدف سرپا نگه‌داشتن اقتصاد خود، میلیاردها دلار و یورو به چاپ رساندند. مشخص است که **دلارها و یوروهای تازه به چاپ رسیده؛ ارزش پیشین خود را ندارند**. البته ظاهراً همان پول هستند، اما هنگامی که با طلا مقایسه می‌شوند، بی‌ارزشی خود را نشان می‌دهند. این

روند به واسطه قانون طبیعی اقتصاد است؛ یعنی هر چقدر که پول زیادتر شود، قیمت کالا نیز افزایش می‌یابد. تورم دقیقاً برای مقابله با پول زیادی است.[۳]

یادداشت‌ها:

۱. هنگام پرداختن به این موضوع، نکاتی هست که باید به آن‌ها توجه بسیاری کرد. نخست آنکه، روش‌های متفاوت بسیاری برای تحلیل علل وقوع بحران و تأثیرات آن وجود دارد. ما می‌توانیم از چند شیوه برای نقد و بررسی این موضوع استفاده کنیم؛ بنابراین، قاعدتاً چند گونه پاسخ مختلف دریافت خواهیم کرد.

بیشتر این شیوه‌های بررسی با یکدیگر متناقض‌اند و یکدیگر را رد می‌کنند؛ از این رو، ممکن است خواننده دچار چندگانگی شود. اما به باور من، شخص باید از خرد و عقل خود نیز کمک بگیرد تا پاسخ درست را دریابد. هر نکته‌ای که درباره این موضوع مطرح شود می‌تواند نگرشی نوین را به وجود آورد.

۱ .شیوه درک و مشاهده ما از این موضوع به دیدگاه روش‌شناسی، فلسفی و آرمان‌گرایانه‌ای بستگی دارد که از آن پیروی می‌کنیم. این به نظر متناقض می‌رسد، اما شوربختانه، دستگاه مغز ما این‌گونه عمل می‌کند. از یک‌سو دستگاه مغز ما باز است و از سوی دیگر، با تجربه‌های گذشته ما پیوند خورده است. برای نمونه، یک مارکسیست، حتی اگر بسیار تلاش کند روشنفکرانه بحث کند، ممکن است برداشت او با یک محافظه‌کار امروزی در تضاد کامل باشد. این آرمان‌گرایان اغلب با یکدیگر مجادله می‌کنند و یکدیگر را بی‌کفایت جلوه می‌دهند. اما من به اینکه چرا تا این حد این موضوع تفسیرپذیر است، پاسخ خواهم داد. برای اینکه مسائل پیچیده تر نشود، در اینجا، صرفاً به ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که بر اساس یافته‌های گروهی از متفکران اجتماعی در سه قرن گذشته، باورهای ما ماهیت ما را شکل می‌دهد، یا به عبارت دیگر، آنچه ما از پیش می‌دانیم همان چیزی است که ما به این رویدادها و حقایق نسبت می‌دهیم. طبق نظریه‌های علم پلورالیسم، قضاوت‌های ما درون‌گرایانه است و ناخودآگاه به پیش‌داوری می‌پردازیم.

این به سبب آن است که مغز ما حاضر نیست به خود زحمت دهد تا مسائل جدید را تحلیل و بررسی کند، و ناخودآگاه به‌سوی چیزی می‌رود که از قبل می‌داند؛ و دنیای خود را این‌گونه می‌سازد.

بنابراین، **ما موجوداتی هم محدود و هم نامحدود هستیم**؛ یعنی از سویی آزادیم تا در مورد مسائلی تفکر کنیم و از سویی دیگر، گرفتار تجربه‌های گذشته خود از آن مسائل هستیم. امور مالی و بانک‌داری اجتماعی امروزه با نگرش‌هایی عمل می‌کنند که متناسب با جامعه باشد، و تلاش دارند تا واقع‌بین و آرمان‌گرا باشند. در واقع، آن‌ها ایدئولوژی ثابت و یکنواختی ندارند،

زیرا باید با زمان حرکت کرده، خود را با نیازهای جامعه سازگار کنند. همچنین، اموری اقتصادی هستند و صرفاً بر مادیات تمرکز می‌کنند.

در طول این بحث، این اختلاف نظرها را دنبال کرده و همه جنبه‌های این موضـــوع را از درون و بیرون بررسی خواهیم کرد. در پایان، به این نکته خواهیم پرداخت که چگونه مؤسسه‌های مالی و بانک‌ها می‌توانند به‌جای آنکه مدام در پی تغییر باشند، با ایدئولوژی‌هایی تقریباً ثابت عمل کنند. چنان‌که از سخنان بالا پیداست، هر تلاشی برای درک علل بحران اقتصادی تنها روش بررسی آن نیست. ما قصد داریم ریشه‌های این بحران را در دو اصل مورد بحث قرار دهیم. البته این دو اصل مهم‌ترین عوامل بحران نیستند، اما می‌توانند کمک بسزایی به حل این مسئله کنند. بدین ترتیب، نباید آن دو را بسیار بی‌اهمیت یا مهم‌ترین عوامل در نظر گرفت.

۲. به طور خلاصه، مشکل از زمانی آغاز شد که همه، به جز معدودی از تحلیل‌گران، خیال واهی داشتند و گرفتار **طمعی بی‌خردانه** شده بودند و صرفاً به منافع خود می‌اندیشیدند. همچنین، در هر یک از این دو اصل، متعصبانی بودند که ادعا می‌کردند این دوره، از هر زمان دیگری خاص تر و متفاوت‌تر است و دنیا از بنیاد به‌سوی پیشرفت و رشد فرا فکری می‌رود. **اما هنگامی که بحران اقتصـــادی، مانند یک بمب اتمی، دنیا را دگرگون کرد، دیگر کســـی حرفی برای گفتن نداشت. اما چه کسی حقیقتاً مقصر بود؟** چه کسی یا کسانی را باید متهم کرد؟ مطمئناً فهرست مجرمان بســیار دراز خواهد بود. بانکداران، ســرمایه‌گذاران و مؤســســه‌های مالی، طمع‌کار و خودخواه بودند و **ریســک‌هایی بی‌خردانه** می‌کردند. در واقع، ســرپرســتان، نظارت‌کننده‌ها و آژانس‌های مالیاتی نیز مجرم بودند.

۳. اما چرا این‌گونه شـد؟ چرا دولت‌های به‌اصـطلاح روشـنفکر دلار و یورو به چاپ رســاندند؟ در واقع، ایدئولوژی‌ای وجود دارد که می‌گوید: «اگر پول بی‌ارزش شـــود، بدهی کشـــور کاهش می‌یابد!» آن‌ها، با اســـتفاده از این ایدئولوژی تورم‌زا، خواهان بی‌ارزشی بدهی‌شان بودند تا اقتصاد کشور خود را از این منجلاب بیرون بکشند. اما این ایدئولوژی، ضـعف‌هایی نیز دارد: پولی که به چاپ می‌رسـد، باعث تورم شـدید می‌شـــود که مشـــکلات خاص خود را در جامعه به وجود می‌آورد. این ایدئولوژی می‌گوید که «شـما صـرفاً به تورم ادامه بده و به فکر راه‌حل‌هایی برای حل مشـکلات نباش، زیرا پول به درد جامعه می‌خورد.» این تا حدی درســت اســت، اما هنگامی که پول، بیش از تولیدات (مانند تولید کالا، علم، فرهنگ و...) باشـــد، ناهنجاری به وجود می‌آورد. در واقع، پول باید در سیستم گردشی خود با تولیدات متوازن باشد. ممکن است پول چاپ‌شده در سی یا پنجاه سال آینده برای کشور مفید باشد، البته باتوجه‌به این نحوه تورم روبه‌افزایش، اگر با بحران دیگری رودررو نشویم.

کشـور آمریکا، به شـیوه‌ای زیرکانه، تا حدی قادر به کنترل تورم بوده اسـت. ازآنجاکه داد و سـتد منابع طبیعی با دلار آمریکا انجام می‌گیرد (این به دلیل نفوذ سـیاسی آمریکاست)، این کشـور از کشـورهای دیگر پول دریافت می‌کرد تا قیمت دلار را یکنواخت نگه دارد و دلار زیادی به چاپ نمی‌رسـاند. چون همه کشـورها باید به آمریکا در عوض دریافت کاغذ دلار، کالا بدهند (آمریکا بیشـتر از منابع طبیعی‌شـان مانند نفت، گاز، زغال‌سـنگ یا اورانیوم اسـتفاده می‌کند). عمده‌ترین دلیلی که اقتصاد آمریکا و ارزش واحد پول این کشور را همچنان پابرجا نگه داشت، حمایت‌های کشورهای دیگر به‌ویژه کشورهای اروپایی بود، زیرا سیاست‌های ارتشی این کشور از همه اروپا حمایت می‌کند و انگلیس که رهبر کشورهای اروپایی است، برای پیشبرد اهداف خود، به آمریکا نیاز دارد. با وجود این، چون بحران اقتصادی باعث شد کشورها اعتماد پیشین خود را به دلار آمریکا از دست بدهند، خواستار **چندگانگی ارز جهانی** شدند.

آن‌ها می‌خواهند برای جلوگیری از بحران‌های آینده، سیستم گردش پول جهانی را **چند پشتوانه** کنند؛ یعنی به‌جای آنکه در معاملات بین‌المللی صـــرفاً دلار به کار برند، از دو یا حتی ســـه ارز مانند ین، یورو یا پوند اسـتفاده کنند. بحث‌های بسـیاری در این باره انجام شـده اسـت. برخی گمان می‌کنند ارزش دلار آمریکا روبه‌کاهش اســـت و بخشـــی از دلارهای خود را به فروش می‌رســـانند. اما چندگانگی ارز جهانی فعلاً عملی نیســـت، زیرا پوند و یورو خود با چالش‌هایی همانند دلار روبه‌رو هستند. اما به عقیده من، چیزی که اکنون باید موردتوجه قرار گیرد، موضوع دلار نیست، بلکه در این شرایط، **باید پول فراوان چاپ‌شده را با تولیدات، متوازن کرد.**

فصل دوم

ساعت‌شمار بحران اقتصادی

به‌طورکلی، بحران اقتصادی ۲۰۰۷ ـ ۲۰۱۰، نه‌تنها بی‌اساسی و سستی اقتصاد جهان، بلکه بی‌خردی و بی‌مسئولیتی مدیران امور مالی جهان را نیز نشان داد که توسط نظام سرمایه‌داری در فاصله سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۷ ایجاد شده بود.

از نظر من، این بحران دو نکته را آشکار کرد:

۱. بی‌نظارتی دولت و سیاستمداران باعث بیماری اقتصاد شد.

حباب املاک که پیش‌تر مورد بحث قرار گرفت، به صندوقی بی‌انتها تبدیل شده بود که هرچه پول در آن ریخته می‌شد، به طور نامعلومی، ناپدید می‌شد و در واقع به زیر خاک می‌رفت.

اصل دوم یا مشتقات که در آن سرمایه‌گذاری‌ها به‌صورت زنجیره‌ای بود و بازده آن ها تماماً بر حدس و گمان مبتنی شده بود، در نهایت، اقتصاد را متزلزل کرد و خسارات فراوانی به دنیا رساند. درهرصورت، عواقب این دو اصل، ضربه فراوانی به اقتصاد وارد آورد.

۲. بخش امور مالی، امروزه بسیار بزرگ‌تر از چیزی شده است که اقتصاد به آن نیاز دارد. و این امر مشکلات بسیاری به بار آورده است. به علاوه، سیستمی اقتصادی

خلق شـد که ابزارهای آن بسـیار پیچیده و انتزاعی بودند و از طریق اینترنت و دیگر فناوری‌های ارتباطی عمل می‌کرد و چنان عملکرد مخرب بی‌نقصی داشت که قادر به درک آن‌ها نبود.

معدودی از اقتصاددانان بحران را پیش‌بینی کرده و تذکراتی داده بودند، اما هیچ‌کدام نمی‌دانســتند که این بحران تا این حد عواقب مخربی دارد. ما آن‌قدر بی‌فکر بودیم که سیستمی اقتصادی طراحی کردیم تا بتواند از سیستم حفاظتی مالی ما که در سال ۱۹۴۰ ایجاد شده بود، عبور کند. قطعاً رؤسای بانک‌ها در طول این دوره نمی‌دانستند چه کاری دارند انجام می‌دهند. حقیقتاً سـیسـتم اقتصـادی جهان به چیزی تبدیل شـده بود که ما به‌سـختی قادر به درک آن بودیم. ما آن را به یک **بمب اتمی خنثی‌نشـدنی** تبدیل کردیم. اقتصـاد باید همراه با بازارها رشـد کند، نه آنکه یکی جلو برود و دیگری جا بماند ــ که پیش از بحران چنین شـــده بود؛ یعنی اقتصـــاد از بازارها عقب مانده بود و در نتیجه، مجبور به توّرم‌زایی شدند.

پس از همه این اتفاقات، معلوم شـــد که نظام ســـرمایه‌داری قادر به فعالیت نیســـت (حداقل فعالیت نظام‌مندی ندارد)، به ســـبب آنکه این نظام، روندی درون ساختی دارد که بسیار پیچیده، بدشکل و بی‌نظم است و به‌سختی می توان هدایتش کرد.

اما به باور من، اگر این‌گونه فکر کنیم، به طور قطع، بحران را به‌اشـــتباه تفســـیر کرده‌ایم. پس منظور ما از «درست‌کردن یک بمب اتمی خنثی‌نشدنی» چیست؟ آیا واقعاً اقتصـاد یک بمب اتمی شـده بود؟ سـه عامل وجود دارد که برای اقتصـاد مضـر اسـت: بی‌مســـئولیتی، دوام ناپذیری و پیچیدگی. برای درک بهتر اینکه این ســـه عامل چگونه باعث **فروپاشی اقتصـاد** می‌شـوند و چگونه به هم ربط دارند، یک سـاعت شـنی را مثال می‌زنم. همچنین این سـاعت شـنی می‌تواند چیزی را بیان کند که دانسـتنش برای آینده اقتصاد ضروری است.